

مکاتیب قطب بن محیی کوشکناری لاری

و تأثیر آن در تأسیس شهر قطب آباد

○ دکتر محمدباقر وثوقی

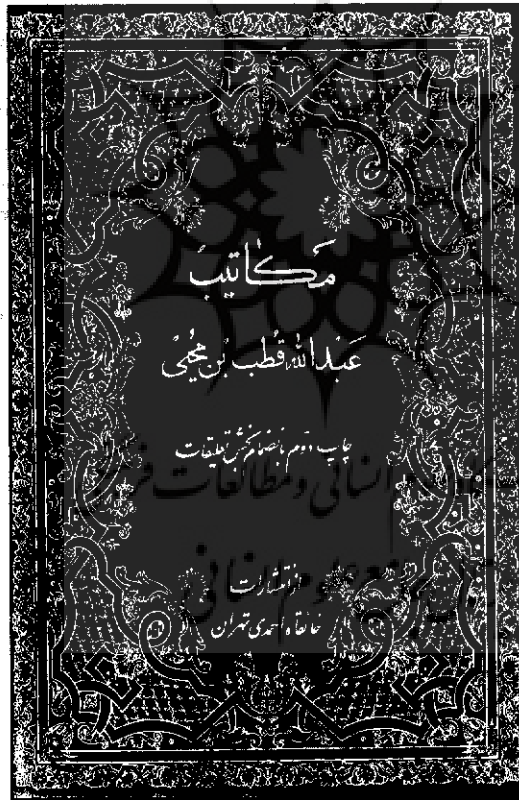
شناخته نشده و تفکر و اندیشه مذهبی و سیاسی او در ارتباط با تحولات عصر وی به دقت مورد ارزیابی قرار نگرفته است در این مقاله به معرفی زندگانی، اقدامات و جایگاه فکری قطب بر اساس آثار قلمی او و معاصرینش پرداخته می‌شود.

باتوجه به این که قطب بن محیی از علمای اهل سنت و در واقع آخرین حلقه نخبگان فکری این فرقه اسلامی در قرن دهم است، شرح حال او توسط تذکره‌نویسان صفویه و پس از آن مورد توجه قرار نگرفته و از معدود نویسندگان قرن نهم به شمار می‌آید که نامش در هیچ یک از تذکره‌ها نیامده است. هرچند مورخان هم عصر او، از جمله روزبهان خنجی^۱ و مصلح‌الدین لاری^۲ او را از بزرگان و مشاهیر فارس دانسته‌اند.

محققین و پژوهشگران او را با نام‌های مختلف نامیده‌اند که همین امر مشکلاتی را برای شناخت صحیح شخصیت او به وجود آورده است. نویسنده در بعضی از مکاتبات، خود را با عنوان قطب بن محیی^۳ و عبدالله قطب بن محیی^۴ و در بسیاری از نامه‌ها عبدالله قطب^۵ معرفی کرده است. روزبهان خنجی، نویسنده معاصر او در کتاب عالم آرای امینی او را با عنوان «حضرت مقدسه ارشاد مرتبت حجة الله علی اهل الزمان و نعم الحجة و البرهان جنید الوقت ابویزید و الزمان مولانا قطب الملة و الشریعة والدین محمد المحیوی» نامیده است.^۶ صاحب مرآة الانوار و مرقاة الاخبار او را

به عنوان «عبدالله قطب بن محیی لاری» نامیده است.^۷ براساس مکاتبات او می‌توان دریافت که در دوره حیاتش مشهور به «قطب» بوده و در چند مورد خود را به همین اسم خوانده است.^۸ تاریخ تولد و وفات او بر ما معلوم نیست، اما براساس شواهدی که از مکتوبات او به دست می‌آید می‌توان حدود تقریبی حیات او را مشخص ساخت.

«قطب» در یکی از مکتوبات خود می‌نویسد: «هریدان حضرت قدس ماب شیخ زین‌الدین خوافی قدس سره‌العزیز هرگز طالحی و فاسدی نیست». «۹» باتوجه به این که وفات شیخ زین‌الدین خوافی در سال ۸۲۸ هـ. ق. روی داده، می‌توان دریافت که قطب بن محیی قطعاً پس از سال مذکور در حیات بوده و همچنین روزبهان خنجی حضور او را در شورش همگانی فارس علیه قاضی عیسی ساوجی در سال ۸۸۹ هـ. ق. مورد تأیید قرار داده



بررسی تحولات فکری و مذهبی قرن نهم هجری در ایران از اهمیت بسیاری برخوردار است. شناخت آثار و نوشته‌های متفکرین این عصر و توجه به ویژگی‌های مذهبی و فکری آنان می‌تواند راهگشای بسیاری از پرسش‌های اساسی باشد که یکی از مهمترین آنها، کیفیت تحول و نضج تفکر «شیعی» در دوره صفوی و زمینه‌های تاریخی پذیرش اجتماعی آن است. در این راستا و برای دستیابی به تحلیلی شایسته، بررسی همه‌جانبه کلیه آثار و مکتوبات ادبی، دینی و تاریخی قرن نهم ضروری می‌نماید. متأسفانه تاکنون بسیاری از این آثار شناسانده نشده و اهمیت آنها برای عموم محققین روشن نشده است.

یکی از آثار مهم و کمتر شناخته شده نیمه دوم قرن نهم هجری، مجموعه مکاتبات و نامه‌های قطب‌الدین محمدين محیی‌الدین کوشکناری لاری است. شخصیت آثار و اقدامات او با همه اهمیتی که در تحولات فکری ایالت فارس دارد تاکنون ناشناخته مانده است و اطلاع از زندگانی او منحصر به مقاله کوتاه و عالمانه‌ای است که علامه محمدقزوینی نوشته و بعدها در مجله «یغما» و سپس در مجموعه یادداشت‌های ایشان به چاپ رسیده است.

مجموعه رسایل و مکاتیب قطب تاکنون سه بار به چاپ رسیده است. اولین بار در سال ۱۳۳۷ هجری قمری در «مطبعه احمدی» شیراز و به ضمیمه کتاب اوصاف المقربین^{۱۰} و پس از آن یکصد و ده مکتوب او در سال

۱۳۳۹ خورشیدی و با عنوان مکاتیب فارسی عبدالله قطب شیرازی در «کتابخانه ابن سینا»^{۱۱} و آخرین چاپ آن توسط «خانقاه احمدی» با همکاری «انتشارات دانشگاه تهران» در سال ۱۳۵۶ خورشیدی با عنوان مکاتیب عبدالله قطب بن محیی انجام پذیرفته است^{۱۲} که سیصد و پنجاه مکتوب را شامل می‌شود.

همه این آثار بدون ذکر شرح حال نویسنده به انجام رسیده و کمترین اطلاعاتی از چگونگی زندگانی و اقدامات او قید نشده است. علاوه بر آن هر سه چاپ این اثر فاقد فهرست جامع اعلام و یا تقسیم‌بندی موضوعی و یا محتوایی نامه‌هاست و همین امر دشواری‌های بسیاری را برای خوانندگان به وجود می‌آورد.

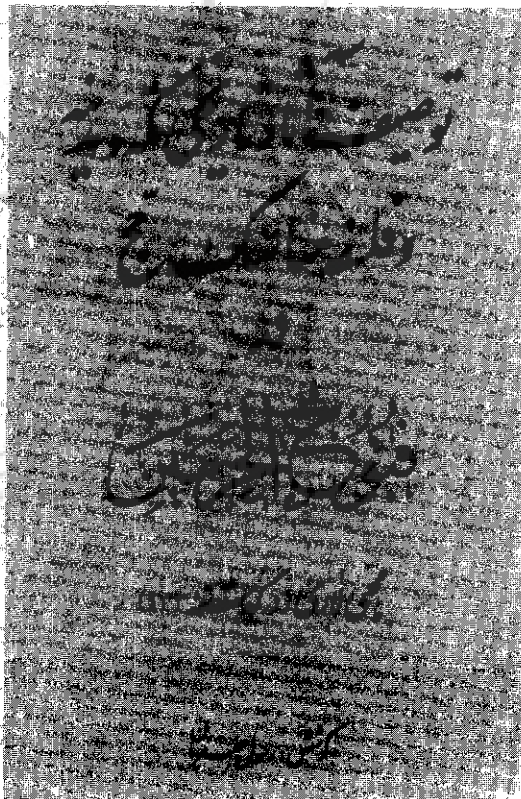
از آنجا که زندگانی و اقدامات عبدالله قطب بن محیی تاکنون به خوبی

عبدالله قطب بن محیی آخرین نسل از نخبگان فکری اهل سنت جنوب ایران است که
تمایلات صوفیانه داشته و توانسته است گروه بزرگی از مریدان و پیروان خود را رهبری نماید.
اواخر حیات این نویسنده مصادف با روی کار آمدن شاه اسماعیل صفوی و
آغاز تحولات گسترده مذهبی در ایران بوده و قطب، آخرین حلقه متفکران
پیش از صفویه محسوب می شود

است. حیات او در آستانه سال هشتصد و نود و نه هجری
نیز از مفاد مکتوبی خطاب به یکی از مریدانش قطعی
به نظر می رسد. در بخشی از آن آمده است: «و چون
هشتصد و نود و نه سال از بعثت رسول الله صلی الله علیه
و آله بگذرد این مرتبه مجدد خواهد شد... و آنچه در
ممالک خاصه فارس ظاهر شده از رواج دین و رفع
منکرات و اراقه خمور و حرمت طنبور و تخفیف ظلم
برکتی از برکات و نفحتی از نفحات صاحب مائه عشره
است.»^{۱۶}

یکی از نامه های قطب بن محیی خطاب به یکی از
امرای «لارستان» است که او را با عنوان «السلطان
الاعظم مولی النعم الشجاع ذی الامر المطاع الذی ادرته
الله الملك کابراً عن کابر... نظام الملّه و السلطنه و
الشوکه و الجلاله والدين علاء الملك افاض الله علی
قلبه الانوار و علق به بقاءه دولته هم اولی الابصار»
خطاب کرده است و از او درخواست نموده تا درآمد
زمین های منطقه ای به نام «بردول» (Bardul) در
«کوشکنار» که املاک اجدادی او بوده را به مشایخ آن
واگذار کند تا صرف امور خیر و امرار معاش آنان شود.
مزرعه «بردول» به دلیل داشتن آب شیرین و گوارا هم
اکنون نیز در منطقه «کوشکنار» مشهور است و این امر
نشان می دهد که اجداد «عبدالله قطب بن محیی» اهل
«کوشکنار» بوده اند و در زمان حیات نویسنده اقوام و
خویشان او در آن دیار سکونت داشته اند. علامه قزوینی
شخص مورد خطاب را **امیر علاء الملک لاری** دانسته که به اظهار
مورخین بین سال های ۸۸۳ هجری قمری تا سال ۹۱۵ هجری قمری در
لارستان حکومت می کرده است.^{۱۷}

یکی از مکتوبات او نیز در وفات «حضرت شهریاریه قطبیه» نوشته
شده که باتوجه به اشاره نویسنده در موضوع حرکت فرد مذکور به طرف
«هرمز» و اشارات مکرر «قطب» به عنوان شهریار او، احتمالاً این
نامه درباره قطب الدین مبشرین مبارز الدین محمد لاری، امیر لارستان
بوده که در سال ۸۵۹ هجری قمری وفات یافته است.^{۱۸}
نامه ای از «قطب» خطاب به «شاه اسماعیل صفوی» نیز موجود
است که از او با عنوان «حضرت العلیه الصفوی» یاد کرده و لطف و عنایت
او را «عنایت حضرت پادشاهی ظل الهی» می داند.^{۱۹} احتمالاً این نامه را

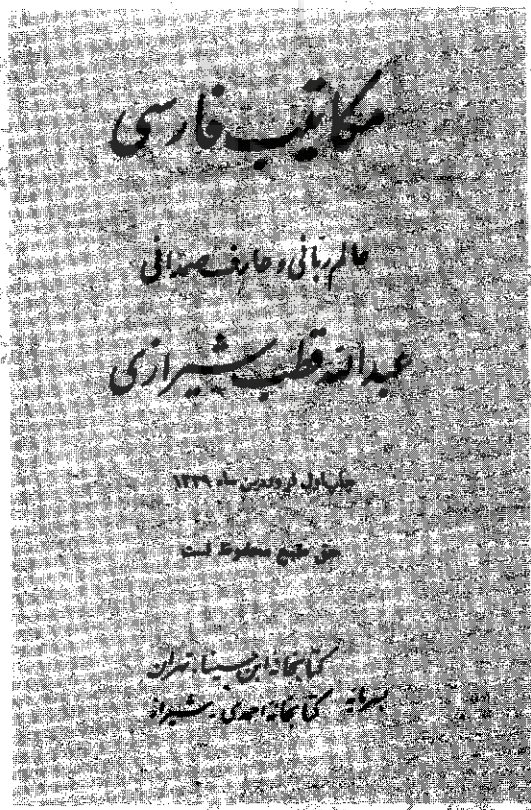


در زمان حضور شاه اسماعیل در شیراز به سال ۹۰۹ قمری
نوشته که تقاضای بخشش مالیات های چهارم و نواحی
اطراف آن را نموده است. و آخرین مکتوب او نیز به شمار
می رود.^{۲۰}

باتوجه به شواهد موجود می توان گفت که
قطب بن محیی بین سال های ۸۳۸ تا ۹۰۹ هجری قمری
می زیسته اما تاریخ تولد و وفات او بر ما مشخص نیست.
محققین معاصر شخصیت صاحب مکتوبات پدر و فرزندش
را در هم آمیخته اند؛ از این رو نتوانسته اند تصویر درستی
از زندگی او به دست دهند. «عبدالله قطب» فرزند
محیی الدین کوشکناری لاری، استاد معروف **ملا جلال**
دوانی است. خواننده میز پدر قطب را محیی الدین
کوشکناری نامیده اند و او را استاد مولانا جلال الدین دوانی
(۸۳۰-۹۰۸ هـ) دانسته است.^{۲۱} سخاوی از معاصرین
محیی الدین او را **محبوبی اللاری** نامیده است.^{۲۲} از زندگی
و آثار **محیی الدین کوشکناری** پدر عبدالله قطب اطلاعی
در دست نیست. هرچند می دانیم که آبادی «کوشکنار» از
نواحی ساحلی خلیج فارس در قرن نهم هجری جزء قلمرو
ملوک «لارستان» محسوب می شده است.^{۲۳} از آنجایی
که مورخین بالاتفاق او را استاد «دوانی» دانسته اند به
احتمال بسیار حیات او در نیمه اول قرن نهم هجری بوده
است و تاریخ وفاتش بر ما مشخص نیست.

عبدالله قطب نام فرزند خود را به یاد پدر محیی الدین
گذاشته است و او همان شاعر مشهور منظومه **فتوح**
الحرمین و از شاگردان **ملا جلال دوانی** است. در مکتوبات قطب دو نامه
خطاب به فرزندش آمده که او را با عنوان **«ولد الامجد المولی الشیخ**
محیی الدین محمد» نامیده است.^{۲۴} آزاد **یلگرامی** در خزانه عامره
می نویسد: «محیی لاری از تلامذه علامه دوانی و جامع فضیلت و
سخن دانی است. در سلک شعرای سلطان یعقوب انتظام داشت و تا زمان
شاه **همایون** ماضی صفوی در قید حیات بود. توفیق زیارت حرمین
مکرمین یافت و بعد معاودت از این سفر برکت اثر مثنوی **فتوح الحرمین**
به نام «سلطان مظفرین محمودشاه» گفته به عرض رسانید و صد هزار
سکندری صله بر گرفت...»^{۲۵} فتوح الحرمین تاکنون دوبار به چاپ رسیده
است.^{۲۶} به هرحال سه نسل از خانواده محیی الدین طی قرن نهم و دهم
هجری در حوزه فکری جنوب ایران تأثیر بسزایی بر جای گذاشته اند. از

عبدالله قطب‌بن‌محبی از معدود مرشدان و رهبران فکری ایران است که اقدام به تأسیس اجتماع شهری مستقل از پیروان خود نموده است. او در واقع بنیانگذار یکی از مراکز تجاری و شهری قرن نهم در مسیر کاروانی شیراز به طرف جنوب ایران است که بعدها به نام او «قطب‌آباد» خوانده شده است



این میان حیات فکری و سیاسی عبدالله قطب‌بن‌محبی به دلایل زیر از اهمیت بیشتری برخوردار است.

۱. او آخرین نسل از تخبگان فکری اهل سنت جنوب ایران است که تمایلات صوفیانه داشته و توانسته است گروه بزرگی از مریدان و پیروان خود را رهبری نماید. اواخر حیات این نویسنده مصادف با روی کار آمدن شاه اسماعیل صفوی و آغاز تحولات گسترده مذهبی در ایران بود و قطب، آخرین حلقه متفکران پیش از صفویه محسوب می‌شود.

۲. او از معدود مرشدان و رهبران فکری ایران است که اقدام به تأسیس اجتماع شهری مستقلی از پیروان خود نموده است. او در واقع بنیانگذار یکی از مراکز تجاری و شهری قرن نهم ایران در مسیر کاروانی شیراز به طرف جنوب ایران است که بعدها به نام او «قطب‌آباد» خوانده شده است.

۳. عبدالله قطب‌بن‌محبی از معدود متفکران ایرانی است که با روش مخصوص به خود و از طریق نبود مکاتبات علمی و فلسفی به رهبری و اداره اجتماع اقدام نموده است.

منبع منحصر دستیابی به شرح زندگانی قطب مجموعه‌ای از مکاتبات او خطاب به مریدان و پیروانش است که در آن اشاراتی گذرا به بعضی از رویدادها و حوادث عصر شده و براساس آن می‌توان تا حدودی حیات سیاسی و فکری او را بازسازی کرد. هرچند در بعضی متون ادبی

و تاریخی قرن نهم نیز اشاراتی به زندگانی او شده اما از آنجا که او از علمای اهل سنت بوده، شرح حالش مورد توجه تذکره‌نویسان عصر صفوی و پس از آن واقع نشده است. در میان محققین معاصر، اولین بار علامه محمد قزوینی و پس از آن ژان لوین (Jean Aubin) گوشه‌هایی از زندگانی قطب را مورد بررسی قرار داده‌اند که هر دو اثر بسیار مختصر و گذرا هستند.^{۲۸} در این مقاله برای نخستین بار با تکیه بر مکاتیب «قطب» و منابع و مدارک دیگر عصر وی، همچنین یافته‌های جدید، حیات فکری و اجتماعی این شخصیت ناشناخته مورد بررسی قرار می‌گیرد. از ابتدای حال قطب اطلاع اندکی در دست داریم، او در یکی از نامه‌های خود اشاره‌ای کوتاه به مهاجرت از «خنج» (Khonj) نموده است. در بخشی از آن می‌نویسد: «اما قصه ترک خنج و کنج نزد این کمینه صواب نمی‌نماید و الله اعلم».^{۲۹} ژان اوین با دقت و درایت خاص

خود به درستی در مورد اختلافات گسترده فرقه‌های متصوفه ساکن در «خنج» در قرن نهم هجری و ناگزیر شدن «قطب» به مهاجرت از آن دیار اشاره کرده است. «خنج» (Khonj) یکی از مناطق شهری مهم دوره مغول و تیموریان در مسیر بازرگانی «شیراز» به طرف «سیراف»، «کیش» و بعدها «هرمز» بود. فعالیت‌های فرهنگی این منطقه در حیات فکری جنوب ایران تأثیر مهمی داشته است.^{۳۰} در قرن هفتم شیخ رکن‌الدین دانیال خنجی از علمای بزرگ و از مریدان شیخ ابواسحاق کلزونی^{۳۱} با سکونت در «خنج» و جذب و جلب شاگردان و مریدان بسیار، این شهر را مرکز فعالیت‌های فرهنگی نمود و در همان حال ارتباط خود را با مراکز تجارت دریایی و از آن جمله «هرمز» نیز حفظ کرد. مریدان او در نواحی نامبرده از قدرت بسیاری برخوردار بودند. نفوذ معنوی او در «هرمز» به اندازه‌ای بود که پس از مرگ او پادشاه «هرمز» دستور ساختن گنبد و بارگاهی در محل خاتگاه او صادر نمود که هنوز ویرانه‌های آن برجای است و تنها یادگار ملوک هرموز در آنجا به شمار می‌آید.^{۳۲} پیروان او در دیار ملوک «دکن» از اعتبار بسیاری برخوردار بودند.^{۳۳} مریدان او با عنوان دراویش «دانیالی» در تاریخ شهرت یافته‌اند. این بطولت در آستانه قرن هشتم و هنگام عبور از «خنج» و «لار» از نفوذ گسترده این فرقه در مناطق جنوب ایران یاد کرده است.^{۳۴} «خنج» در قرن هشتم و نهم نیز به عنوان یکی از پایگاه‌های مهم فکری به تربیت علما و اندیشمندان به شمار می‌رفت و در قرن هشتم هجری با فعالیت گسترده شیخ محمد ابونجم که از لحاظ مشرب فکری مخالف رکن‌الدین دانیال محسوب می‌شد این شهر شاهد اختلافات گسترده بین پیروان دو فرقه مهم «دانیالی» و «ابونجمی» بود.^{۳۵} ملوک «هرمز» از «دانیالی‌ها» و ملوک «لار» از «ابونجمی‌ها» حمایت می‌کردند، اگرچه جدال اصلی بر سر تسلط بر راه‌های تجاری منتهی به سواحل جنوب بوده است.^{۳۶} این کشمکش‌ها در پایان قرن هشتم هجری با حمایت بی‌دریغ ملوک «لار» به نفع فرقه «ابونجمی» به پایان رسید.^{۳۷} در نیمه اول قرن نهم هجری، علما از مهاجرین نواحی ساحل خلیج فارس و از منطقه‌ای به نام «کوشکنار»^{۳۸} (Koshkonar) به رهبری عبدالله قطب‌بن‌محبی در «خنج» شرایط ویژه‌ای را به وجود آورد. قطب مخالف تفکر فلسفی و عرفانی شیخ محمد ابونجم و پیروانش بود و علاوه

فشارها و تنگناهای موجود در جهرم باعث شد تا «قطب» برای گریز از این شرایط سخت و ایجاد امنیت کافی برای پیروانش، طراحي و ساخت یک مرکز شهری در نزدیکی جهرم را به مرحله عمل درآورد

با توجه به این که قطب‌بن‌محیی از علمای اهل سنت و در واقع آخرین حلقهٔ نخبگان فکری این فرقهٔ اسلامی در قرن دهم است، شرح حال او توسط تذکره‌نویسان صفویه و پس از آن مورد توجه قرار نگرفته و از معدود نویسندگان قرن نهم به شمار می‌آید که نامش در هیچ یک از تذکره‌ها نیامده است، هرچند مورخان هم عصر او، از جمله روزبهان خنجی و مصلح‌الدین لاری او را از بزرگان و مشاهیر فارس دانسته‌اند

بر آن، گرایش‌هایی به سمت تفکر «صوفیانه شیعی» از خود نشان داد. بدون تردید او پیرو اهل سنت بوده است اما در مکاتیبش روایات بسیاری از ائمه نقل شده و ارادت او و فرزندش به «اهل بیت» در نامه‌ها و اشعارشان به خوبی پیداست.^{۳۶} حضور او در «خنج» باعث تشدید مخاصمات فرقه‌ای در این ناحیه شد به گونه‌ای که ادامه زندگی برای او در آنجا میسر نبود و ناگزیر به «جهرم» (Jahrom) مهاجرت کرد.

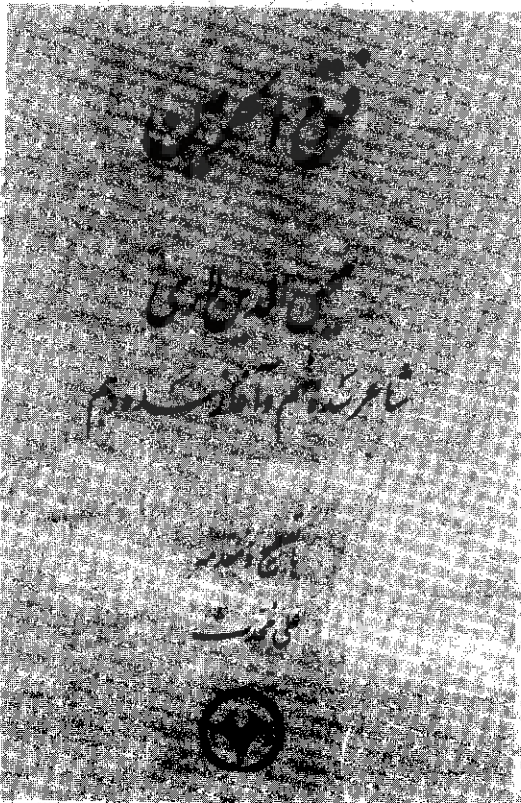
«جهرم» از قرن نهم هجری در مسیر کاروانی «هرموز» به «شیراز» قرار گرفت و از رونق بیشتری برخوردار شد. پیش از آن مسیرهای فارس به طرف سواحل از نواحی شرقی - حوزه قدرت ملوک شبانکاره - و غربی - فیروز آباد و خنج و فال و سیراف - می‌گذشت. تحولاتی چند در قرن نهم باعث جایجایی این مسیرهای تجاری به سمت لار و جهرم شد. مهمترین این دلایل عبارتند از:

۱- حمایت گسترده «ملوک لار» از تجار و بازرگانانی که کالاهای خود را از این مسیر جابه‌جا می‌کرده‌اند با درپیش گرفتن سیاست‌های تشویقی و از آن جمله معافیت از مالیات‌های راهداری^{۳۷} و تضمین کامل امنیت^{۳۸} جاده‌ها و ساختن تعداد زیادی کاروانسراهای بین راهی جهت استراحت مسافران.^{۳۹}

۲- وجود ناامنی‌های گسترده در نواحی شرقی فارس به دنبال استقرار قبایل مختلف و تشدید اختلافات قبیله‌ای که نتیجه آن افول جاده‌های شرقی فارس و توجه هرچه بیشتر تجار به استفاده از راه‌های مسیر هرموز، لار، جهرم و شیراز در قرن نهم هجری بوده است.

۳- افول جاده‌های غربی فارس در مسیر شیراز، فیروزآباد، لاغر، خنج، فال و کیش به دلیل بروز ناامنی‌های گسترده که نتیجه کشمکش‌های فرقه‌ای در «خنج» و نواحی مجاور آن بوده است، این درگیری‌های فرقه‌ای تا نیمه اول قرن دهم تداوم یافت.

این عوامل باعث شد در نیمه دوم قرن نهم مسیر جدید شیراز، جهرم، لار و هرموز از اهمیت بیشتری برخوردار گردد و تقریباً تمامی کالاها از این طریق به مرکز حمل شود، اولین نشانه‌های تاریخی رونق گرفتن این مسیر در پایان قرن هشتم هجری است.^{۴۰} این شهر در قرن نهم محل فعالیت‌های تبلیغی و علمی یکی از علمای مشهور عصر به نام



محمدبن عبدالرحمان الحسینی ایچی بود.^{۴۱} وی با محافل علمی «خنج» در ارتباط بوده است.^{۴۲}

شواهد نشان می‌دهد که در قرن نهم «جهرم» به عنوان یکی از مراکز تبادل کالا و همچنین محل فعالیت علما به تدریج جانشین «خنج» شده است. مهاجرت قطب‌بن‌محیی به جهرم نیز در همین راستا صورت پذیرفت. فعالیت‌های تبلیغی او و پیروانش از همان ابتدا در این شهر واکنش بعضی از علما و محافل فکری را برانگیخت. اقامت او در «جهرم» مقاومت شدید برخی از گروه‌های اجتماعی آن دیار را باعث شد و دسته‌هایی که قطب از آنان به نام عمومی «جماعت فساق» یاد کرده است به اذیت و آزار او و یارانش پرداختند. ماهیت فکری و اجتماعی این افراد بر ما نامعلوم است. فشارها و تضییقات در «جهرم» بر او و یارانش به حدی شدت یافت که «قطب» ناگزیر به مهاجرت شد. وی در بخشی از یک نامه خطاب به یکی از مریدانش می‌نویسد: «تمنی کرده بودند که از قطر جهرم به جای دیگر شدی از بسکه مردمان در بی سالکان کرده‌اند و آزار ایشان می‌جویند و اوقات ایشان را پریشان می‌دارند ای حبیبم خدای عزوجل می‌فرماید (یا عبادی اللذین آمنوا ان اراضی واسعة فایای قاعدون)^{۴۳}

یعنی اگر هو زمینی شما را نگذارند که عبادت کنید نقل به زمینی دیگر کنید... و بعد از آن می‌فرماید (و کاین من دابة لا تحمیل رزقها الله یرزقها و ایامک و هو السميع العظیم)^{۴۴} یعنی روزی ده خدا است نه شهر و ده هرچا که باشید روزی شما راست خواهد شد ای حبیبم بعد از این آیات بیانت ما را چه بگویند است از مفارقت جهرم و فارس.^{۴۵}

فشارها و تنگناهای موجود در جهرم باعث شد تا «قطب» برای گریز از این شرایط سخت و ایجاد امنیت کافی برای پیروانش، طراحی و ساخت یک مرکز شهری در نزدیکی جهرم را، به مرحله عمل درآورد. شواهد امر نشان می‌دهد که او برای ایجاد امنیت اجتماعی لازم در اندیشه تأسیس یک جامعه شهری جدید جهت اسکان پیروانش بوده و طی چند سال زمینه‌های اجرایی طرح خود را مورد بررسی و دقت نظر قرار داده و آنگاه که شرایط لازم برای انجام آن فراهم شد، نقشه خود را به اجرا درآورده است.

قطب در بخشی از مکاتیب خود می‌نویسد: «سابقاً می‌شمردیم که

در نیمه اول قرن نهم هجری ظهور طبقه‌ای از علما از مهاجرین نواحی ساحل خلیج فارس و از منطقه‌ای به نام «کوشکنار» به رهبری «عبدالله قطب بن محبی» در «خنج» شرایط ویژه‌ای را به وجود آورد. «قطب» مخالف تفکر فلسفی و عرفانی «شیخ محمد ابونجم» و پیروانش بود و علاوه بر آن، گرایش‌هایی به سمت تفکر «صوفیانه شیعی» از خود نشان داد، بدون تردید او پیرو اهل سنت بوده است. اما در مکاتیبش روایات بسیاری از ائمه نقل شده و ارادت او و فرزندش به اهل بیت در نامه‌ها و اشعارشان به خوبی پیداست

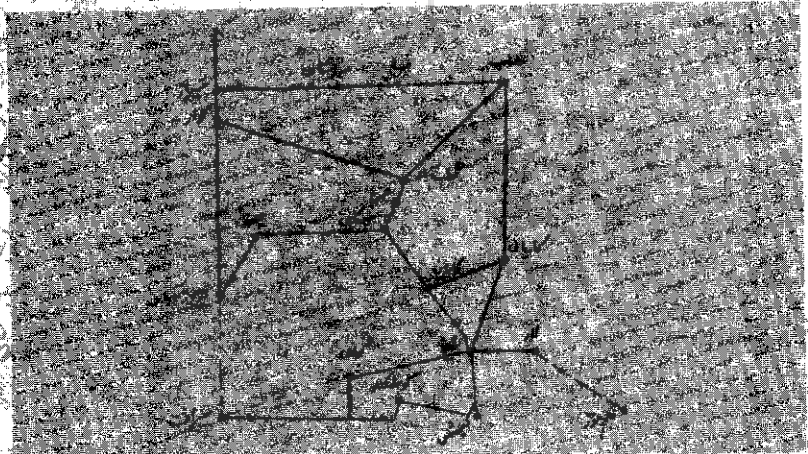
هرگاه هفت کس شویم به عهد اصحاب کهف از خلق عزلت جویم، بحمدالله که حالی به رحمت خدای عزوجل و فضل او زیاده یافت شده وقت انجام آن عهد است و یک جهت عبادت را شدن و دیگر روی یا روی دنیا به نیت دنیا ناکردن.

محل جدید اسکان میریدان «قطب» در چهار فرسنگی شمال شرقی چهارم در مسیر عبور کاروان‌های تجاری به طرف شیواز در نظر گرفته شد و خود او این مکان را «آخوان آباد» نامید و حجر مهاجرت جمعی یارانش به «آخوان آباد» را با این

عبارات به دشمنان اعلام نمود: «ای جماعت فساق شما را بزده که زود است که آخوان به آخوان می‌روند و هفته هفته بلکه ماهه ماهه روی شما نمی‌بینند چرا که چنین معلوم می‌شود که نماز جمعه آنجا فرض نیست با آن که امید از آن بریده نیست که آنجا چندان کسی باز دیده شوند که نماز جمعه توان گذارد نگاه شهر برای شما خالی می‌شود، از آن پس از شما که به جنگ و چغانه و دقت و ترازنه شراب مستانه خورید و بزده شریعت هرچه توانید درید، از جنگ مار هیدید اما از جنگ خدای عزوجل رهایی ندارید مگر که توبه کنید و بازگردید»^{۲۵}

شواهد نشان می‌دهد که «قطب» ناگزیر از «چهرم» به شیواز مهاجرت نموده و در مدت کوتاهی با حمایت امرای «اق قویونلو» و حکام دست نشانده آنان در فارس از شهرت بسیاری برخوردار شد و طی همین دوره از او با عنوان یکی از سه عالم بزرگ فارس یاد شده است. روزبهان خنجی مؤلف کتاب عالم آرای امینی ضمن شرح سوریس فارس در سال ۸۸۹ ه. ق. می‌نویسد: «شنیدم که حضرت امامت حرمت... محمد الصدیقی الدوانی... ائمه مساجد را امر کرد که در نزول این تازله کبری... استعانت به حضرت ذی‌الجلال برند... و بر نسق و هدای آن دو امام تمام حضرت مقدسه ارشاد مرتبت حجة‌الله علی اهل الزمان و نعم الحجة و البرهان جنید الوقت ابویزید الزمان مولانا قطب المله و الشهید والدین محمدالمحبوی من الله علی الاسلام به طول بقائه در همین معنی رسایل جلایل قلمی فرمود و در تعدیات آن جماعت و نور ظلم و شتاعت بسط لایق نمود.»^{۲۶}

قطب درباره انگیزه خود و یارانش از مهاجرت به سرزمینی دیگر



می‌نویسد: «مثل ما مثل اصحاب کهف است جماعتی بر اهل بیت مکتوب بودند و با طوفان مردم بیرون نمانند بعد از ایشان شماره کردند که قول ایشان شریک علی دانستند، قوم ما سرک علی دارند که انصاف به ما می‌نمایند... خدای عزوجل چشمه ایشان را در حوض آورد، تا ما را اسوه باشد، اکنون ما نیز جماعتی بر اهل بیت که با یکدیگر ایمان بسته‌ایم به دوستی دوستان خدا و دشمنی دشمنان او و اهل بیت رسول الله و می‌خواهیم که از مردمان کوفته گیریم و به عبادت خدای عز و جل مشغول شویم تا آن روز که بتغییر کار

با کس نداریم مردمان نیز باید کار با کار ما نباشد»^{۲۷} از نحوه انتخاب مکان جهت استقرار افراد هیچ اطلاعی در دست نیست اما از مضمون مکاتبات برمی‌آید که انتخاب محل جدید مورد اعتراض گروهی از مخالفان قرار گرفته و هنگامی که نتوانستند کاری از پیش ببرند شایع کردند که تمامی نواحی «چهرم» وقف حرمین شریفین است و تصرف در آن مجاز نیست. قطب در پاسخ به این ادعا می‌نویسد: «چنین رسانند که بعضی گفته‌اند که چهرم وقف حرمین است مناسب نیست که ایشان آنجا را برای بودن گزیده‌اند، زمینی با کس از این می‌باشد که این ضعیف گفتم زمینی که از این جنس حکایت بر سر آن نگویند، بیاد نمی‌شود مگر ترک زمین کنند و در آسمان خانه سازند برای آن که زمین محل تغییرات و انقلابات است، مسجد به تعدادی روزگار می‌تغییرد می‌شود و بازار می‌گردد و مقبره خانه می‌شود و اوقاف از وقت می‌افتد به تدریج و داخل املاک می‌شود، جهان تا بوده چنین بوده و چنین خواهد بود. حکم خدای آن است که بر آنچه داند بنا نهند و آنچه نمانند در ستر الهی بگذارند و اگر این وسوس به خود راه می‌دهند زمین بر این کس تنگ می‌شود، هر کاسه و کوزه که مردمان استعمال می‌کنند اگر بازمینی از گل مردمان است پس دست از همه باید داشت که نجس است... ای مرد که ما را این نصیحت می‌کنی اگر می‌خواهی که ما آنجا ساکن نشویم برو به قاضی و اثبات کن که چهرم وقف حرمین است، بعد از آن که گوش ما از زبان قاضی بشنود اشهاد بر وقفیت، آن جا ساکن نشویم مگر آن که از متولی زمین آن را اجاره کنیم.»^{۲۸}

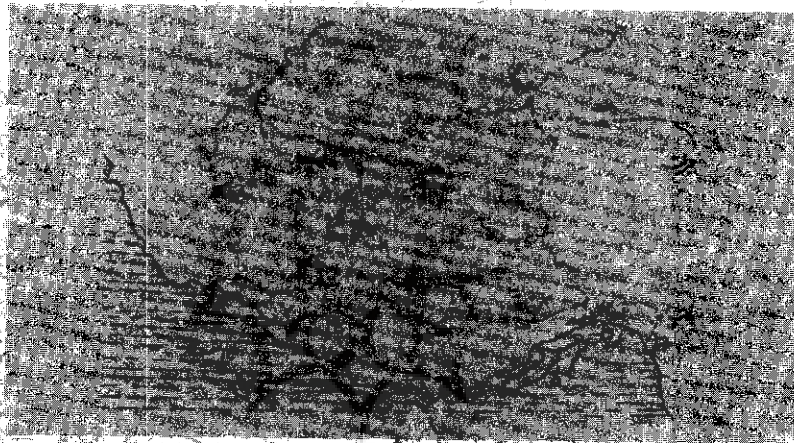
فشارها و تهدیدها نتوانست قطب را از انجام مقصود باز دارد و او در

می‌توان تأسیس «آخوان آباد» یا «قطب آباد» را در نیمه دوم قرن نهم هجری بین سال‌های ۸۵۰ تا ۸۵۹ هجری قمری دانست

در نیمه دوم قرن نهم هجری، فارس شاهد تولد شهری جدید بود که ساکنان آن را افرادی متمکن و مؤمن به اعتقادات خود تشکیل می دادند. این شهر از سوی ساکنان آن «قطب آباد» نامیده شد و با رشد و توسعه آن و پیش بینی امکانات رفاهی به تدریج به عنوان ایستگاه تجاری کاروان های مسیر لار به شیراز مطرح شده و کاروان داران ترجیح می دادند در قطب آباد توقف نمایند و از مهمان نوازی و پذیرایی صمیمانه یاران و مریدان «قطب» بهره مند شوند و در همان حال نذورات و اعانات مذهبی خود را به خانقاه آن تقدیم کنند

حالی که در «شیراز» اقامت داشت با بهره گیری از نفوذ و قدرت معنوی و مادی خود، یارانش را برای ساختن خانه و کاشانه در محل جدید حمایت و در همان حال به شیوه خاصی از طریق ارسال نامه های متعدد به «اخوان آباد» یارانش را راهبری می کرد. اگرچه بعضی از مکاتبات او خطاب به افراد است اما مخاطب بسیاری از نامه ها، مریدانش هستند که آنان را با عنوان «الاخوان» یا «الاخوان الهیین» خوانده است و از مفاد این نامه ها بر می آید که همه پیروانش در اجتماع عمومی این مکاتبات را قرائت می کرده و از راهنمایی ها و ارشادات رهبر خود مطلع می شدند.

در نامه ای از قطب آمده است: «هر بار که نامه نویسم خواهم که نامه همه اخوان نویسم تا پنهان هر یکی شطری از شرح عالم ذکر گزارش پذیرد و پاره زمان به ذکر عالم اعلی بگذرد و باغی دیگر آن که چون اخوان جمع شوند برای خواندن نامه ناچار هر یک انتظار نامه خود کشند چون نامه او نباشد آن انتظار بازگردد.»^{۴۵} او در بعضی از مکاتبات به مریدان خود توصیه می کند که حتماً در مطالعه جمعی نامه ها شرکت کنند.^{۴۶} او در یک نامه درباره قصد و هدف خود از نوشتن مکاتبات می نویسد: «و به این خطابها که در این نامه کرده ام شخصی معین در نمی خواهد این خطاب عالم است با همه بنی آدم و این نامه ای است به سایر بشر نوشته شده هر کس از فرزندان آدم حساب خود از اینجا برآورد.»^{۴۷} او از فرسنگها دورتر با بشارت رسیدن روزهای خوش یارانش را تشویق به ادامه راه می نمود. قطب در این مورد می نویسد: «ای اخوان مینداید که اگر من اینجام از شما جنایم. این کار که ما دست به آن گرفته ایم نه کاری بازی است آن کار است که سموات و ارض برای آن ساخته اند چگونه آن را سست گیریم و آسان دست از آن بازداریم اگرچه گمان اکثر مردمان نه آنست»^{۴۸}، به این ترتیب او با حمایت مادی و معنوی خود یارانش را برای ساختن «دارالقرار» جدید تشویق نمود. درباره تاریخ ساخت «اخوان آباد» که مریدانش آن را از ابتدا «قطب آباد» می نامیدند اطلاع دقیقی نمی توان به دست آورد اما از آنجایی که یکی از مکاتبات «قطب» درباره وفات قطب الدین بن مبارزالدین محمد^{۴۹}، امیر لارستان است که او را «حضرت شهریاریه قطبیه»^{۵۰} نامیده و این حادثه در سال ۸۵۹ هجری



قمری روی داده، بنابراین می توان تأسیس «اخوان آباد» یا «قطب آباد» را در نیمه دوم قرن نهم هجری بین سال های ۸۵۰ تا ۸۵۹ هجری قمری دانست.

ساختن «اخوان آباد» چندان به طولی نینجامید و دوره استقرار شهرندان آن به زودی آغاز شد: «چنین معلوم شد که عمارت اخوان آباد تمام یا قریب به تمام است چون دارالامان خدای عزوجل راست آورد و تمام شد اکنون وقت عیافت است»^{۴۶} «قطب» پس از اتمام بنای شهر جدید وظیفه مریدان و شاگردانش را

اینچنین شرح داده است: «وظیفه اخوان آن که احوال و اوقات خود را مضبوط سازند و ساعات شبانه روز را تهریمی کنند. بعضی را جهت کسب ضرورت قوام تعیین کنند هر کس به طوری که تحصیل معیشت او از انطور باشد. بعضی را جهت اداء حقوق بنی نوع از عیادت مرضی یا زیارت صدیقی یا مثل آن و بعضی را جهت قرائت فرسی علمی و بعضی را جهت مطالعه آن و بعضی را جهت نسخه که ضرورت باشد هر کس را که اینها میسر باشد و باقی اوقات جهت اداء وظایف طاعات از سلیقه و تلاوت و تسبیح و تفکر و غیر ذلک چنانچه تمام اوقات شبانه روز مستغرق آن باشد و هیچ وقت بازنگردد که در آن بیکار باشند و اگر نوعی کار که همه وقت توان کرد برای خود تعیین کنند برای همین که اگر بیکاری روی نماید در آن چنین این کار کنند»^{۴۷}

نوع ساختمانها و عمارات بنا شده در «اخوان آباد» مجلل و با هزینه های بسیار انجام پذیرفت که این امر مورد اعتراض بعضی از دشمنان «قطب» واقع شد و به او نوشتند: «آنکه درویشان را اندک سر سایه کافی است چرا عمارت به تکلف می کند و چه معنی دارد که از آنجا می نویسد که چنین بسازند و چنین» او در پاسخ معترضین نوشت: «دستگاه و اسباب سلیمان و یوسف مانع از نبوت نبود و این مقدار خانه قادح در ایمان ما نیست و ما را زیاده از این دعوی نیست که مومنی از امت محمدیم... از جمله موجبات این نوع خانه آن است که جماعتی را که می خواهیم که آنجا ساکن کنیم معتاد به شهر شده اند و خانه های شهر یا نه، چون ما خواهیم که ایشان را در خانه ها اسکان کنیم خانه باید که تا بهتر از خانه شهر باشد و بدتر از آن نباشد تا به سر توانند برد و وحشت مفارقت از وطن

«خنج» یکی از مناطق شهری مهم دوره مغول و تیموریان در مسیر بازرگانی «شیراز» به طرف «سیستان» «گیش» و بعداً «هرمز» بود. فعالیت های گوناگونی این منطقه در عیادت فکری جنوب ایران تأثیر مهمی داشته است

از آنجا که زندگانی و اقدامات عبدالله قطب بن محیی تاکنون به خوبی شناخته نشده و تفکر و اندیشه مذهبی و سیاسی او در ارتباط با تحولات عصر وی به دقت مورد ارزیابی قرار نگرفته است در این مقاله به معرفی زندگانی، اقدامات و جایگاه فکری قطب براساس آثار قلمی او و معاصرینش پرداخته می شود

**منبع منحصر دستیابی
به شرح زندگانی قطب،
مجموعه‌ای از
مکاتبات او خطاب به
مریدان و پیروانش است
که در آن اشاراتی گذرا
به بعضی از رویدادها و
حوادث عصر شده و
براساس آن می توان
تا حدودی حیات سیاسی
و فکری او را
بازسازی کرد**

و سکون در بیابان به دلنشینی منزل فی الجمله تخفیف شود.^{۶۰} ساختن بناهای زیبا و مجلل و گردهم آمدن عده‌ای از مؤمنین که بیشتر آنان افراد صاحب کسب و ثروت بودند موجب شد تا عده زیادی طالب سکونت در «اخوان آباد» شوند و مهاجرین بسیاری به آن سمت روانه گردند. امیر غیاث‌الدین محمد، از مریدان قطب و از بزرگان «اخوان آباد» طی نامه‌ای از او درباره تقاضای بسیار مهاجرین جهت اسکان کسب تکلیف می کند و «قطب» در پاسخ می نویسد: «نوشته بود که بعضی یعنی من غیر الاخوان رخصت می طلبند که خانه سازند چون معموری را از جماعتی بد نیست هر کس که صلاح باشد رخصت باید داد و کسی را رخصت باید داد که در او سه صفت باشد اول آن که نماز پنج وقت گذارد و فسقی معلوم نداشته باشد دوم آن که گمان او باشد که صبر بر بوهن در آنجا دارد سوم آن که پیشه کار و کسب باشد»^{۶۱}

به وجود آوردن شرایط مناسب اجتماعی در شهر جدید باعث توجه کاروان‌های تجاری مسیر سواحل به «قطب‌آباد» و همچنین مهاجرت جمعی گروه‌های مختلف به این مرکز شهری تازه تأسیس شد و نگرانی‌های بسیاری را در دشمنان «قطب» برانگیخت، تا آنجا که او تهدید به ضرب و شتم و قتل شد این امر باعث واکنش شدید پیروان او گردید و آنان خواستار اقدامات پیشگیرانه و سخت شدیده «قطب» در پاسخ به درخواست‌های آنان نوشتند: «اگر کسی دریاوه این ضعیف بدی گوید اعضاء و اعراض کنید و متعرض نشوید و به سنت و عبادت الرحمن سلوک کنید... و جماعتی که گفته‌اند که فلان را خواهیم زد اگر گفته را کرده سازند عمل به وصیت عیسی (ع) کنند که اصحاب خود را فرمودی که اگر کسی بر روی شما زند آن روی دیگر بدارید ظاهر ایشان به جد قتل نخواهند رسانید که مقاومت واجب باشد... آنچه نویسنده برای آن است که تا بدان عمل رود مقصود نه شاعری و قصیده‌پردازی است»^{۶۲} شواهد نشان می‌دهند که طرح قطب و یارانش با همه موانع و مشکلات با موفقیت تمام به اجرا درآمد و در نیمه دوم قرن نهم هجری، فارس شاهد تولد شهری جدید بود که ساکنان آن را افرادی متمکن و مومن به اعتقادات خود تشکیل می‌دادند. این شهر از سوی ساکنان آن «قطب‌آباد» نامیده شد و با رشد و توسعه آن و پیش‌بینی امکانات رفاهی به تدریج، به عنوان ایستگاه تجاری کاروان‌های مسیر لاریه شیراز مطرح شد و کاروان‌داران ترجیح می‌دادند در «قطب‌آباد» توقف نمایند و از مهمان‌نوازی و پذیرایی صمیمانه یاران و مریدان «قطب» بهره‌مند شوند و در همان حال نذورات و اعانات مذهبی خود را به خانقاه آن تقدیم کنند. مساعدت‌های مالی کاروان‌داران و تجار و صاحب‌منصبان اداری و سیاسی فارس و لارستان باعث شد تا توان مالی این جامعه تازه تأسیس بالا رفته

«قطب» با ایجاد نظم اداری و فرهنگی خاصی در جهت گسترش امکانات عمومی شهر اقدام نماید.

دو نفر از مریدان قطب به نام‌های امیر عمادالدین جعفر و امیر رکن‌الدین حسن به عنوان مأمورین انتظام «قطب‌آباد» منصوب شدند و امور اجرایی شهر را اداره می‌کردند.^{۶۳} مبلغین او در توأحی مختلف فارس و سواحل پراکنده شدند و ضمن تبلیغ اندیشه‌های مراد خود به جمع‌آوری اعانات و نذورات می‌پرداختند. این امر باعث اعتراض شدید مخالفان «قطب» شد که به او نوشتند: «اگر ولی یا قطبی بایستی که اموال قبول نکردی با وجود آن که بسیار داری نباید به آن التفات نمایی» او در پاسخ نوشت:

«این ضعیف را دشواری مذکوره نیست و مرا گمان آن است که مصر فی که من صرف مال در آن می‌کنم و نیتی که مراست در صرف مال احسن و از کی است از مصارف و نیات که جماعتی که این اموال به من می‌دهند یا توانشان بود و چون مرا به حسب اجتهاد این گمان افتاده که اگر قبول نکنم خود را مجرم و مقصر می‌دانم و از خدای عز و جل ترسانم و خدای این از من می‌داند و دیگر صلاح آن جماعت در این است و من پیمان دارم که در آنچه صلاح ایشان است سعی باشم»^{۶۴}

توسعه و گسترش «قطب‌آباد» و استقبال بسیاری از مردم برای مهاجرت به آن و همچنین به وجود آمدن تحولاتی در آستانه قرن دهم در «شیراز» باعث شد تا طی همین دوره «قطب» به «قطب‌آباد» هجرت کرده و سال‌های پایانی عمر خود را در کنار یارانش سپری کند.

او درباره وضعیت فارس در آستانه قرن دهم هجری می‌نویسد: «از بس که در جهان تا منی گرفته و هر چند آدمی چشم می‌آورد و می‌برد مأمنی نمی‌یابد بیم است که ناامید شود و چنان پندارد که بناء هستی بر تفرقه و غصه است»^{۶۵}

اشاره نویسنده به اغتشاشات و ناامنی‌هایی است که در دوره پانزده حکومت قاسم بیگ پرنگ - حکومت بین سال‌های ۹۰۰ تا ۹۰۸ هجری قمری - از امرای آق قویونلو در فارس اتفاق افتاد^{۶۶} و باعث شورش‌های گسترده در این ناحیه شد و سرانجام نیز غیاث‌الدین منصور دشتکی، فیلسوف و عالم مشهور شیراز در این دوره به جرم رهبری این شورش‌ها به دستور حاکم فارس به قتل رسید.^{۶۷} قطب با مشاهده این وضعیت ناگزیر از شیراز به «اخوان آباد» که در آن دوره در افواه مردم به «قطب‌آباد» شهرت یافته بود مهاجرت نمود.

او در یکی از مکاتبات خود به شاه اسماعیل صفوی که در سال ۹۰۹ هجری قمری نوشته شده از اقامت چند ساله خود «در همسایگی با قطر چهارم» یاد کرده است^{۶۸}، که نشان از حضور او در جمع یارانش دارد. ما از

سه نسل از خانواده محیی الدین
 طی قرن نهم و دهم هجری در حوزه فکری جنوب ایران
 تأثیر بسزایی بر جای گذاشته‌اند. از این میان حیات فکری و سیاسی
 عبدالله قطب بن محیی از اهمیت بیشتری
 برخوردار است

باتوجه به شواهد موجود
 می‌توان گفت که
 قطب بن محیی
 بین سال‌های ۸۳۸ تا
 ۹۰۹ ه. ق می‌زیسته
 است اما تاریخ تولد و
 وفات او
 بر ما مشخص نیست

حوادث سال‌های پایانی عمر او که به احتمال بسیار در «قطب‌آباد» گذشته است اطلاع چندانی نداریم. اما مکاتبه‌ای از او خطاب به «حضرت العلیه الصفویه» در دست است که در آن از عناوین «پادشاه دل‌آگاه» و «عنایت خسروانه و مرحمت پادشاهانه» یاد شده که نشان می‌دهد این نامه به شاه اسماعیل صفوی نوشته شده است. قطب در این نامه تقاضای «کاهش رقم مطالبات امراء عظام چهارم و نواحی آن» کرده است و نماینده خود را به نام امیر محمد مأمور تقدیم این تقاضانامه به شاه اسماعیل نموده است.^{۳۱} شاه ایران در این تاریخ - سال ۹۰۹ هجری قمری - در شیراز حضور داشته است.^{۳۲}

روی آوردن «قطب» به «شاه اسماعیل» و خطاب کردن او با عناوین «حضرت پادشاه ظل‌اللهی» و «حضرت العلیه» آیا نشان از چرخش او از تمایلات مذهبی و یا بیانگر نزدیکی اندیشه او به تفکرات شیعی است؟ آیا او نیز همچون اندیشمند معاصرش - ملاجلال دوانی - در پایان عمر خود گرایش‌های «شیعی» پیدا نموده است؟ اینها سوالاتی است که برای پاسخ گویی به آن احتیاج به اسناد و مدارک قطعی‌تری است. اگرچه در تفکر مذهبی «قطب» و بیروانش احترام بسیار به ائمه اطهار و چهارده معصوم دیده می‌شود و محتوای مکتوبات او نیز نشان از نزدیکی تفکرات سیاسی او به اندیشه شیعی است، برآورد دقیق و منطقی این برداشت به مطالعه و تحقیق بیشتر و عمیق‌تری نیازمند است.

به هر حال قطب سال‌های پایانی عمر خود را در شهری که با درایت و مدیریت خود ساخته بود به سر برد و به تربیت شاگردان بسیاری پرداخت که به او اعتقاد و ایمان کامل داشتند. با حمایت جدی و پیگیرانه او، این شهر از رونق و اعتبار خاصی در فارس برخوردار شد و در حیات بنیانگذارش به «قطب‌آباد» شهرت یافت. شاید بتوان گفت که «قطب‌آباد» از معدود شهرهای ایران است که ما از چگونگی تأسیس آن اطلاع و آگاهی داریم و حتی اسامی اولین شهروندان آن نیز بر ما معلوم است. از این رو «قطب‌آباد» شهری استثنایی است. بنیانگذار آن اندیشمندی بزرگوار و عالمی وارسته است که هدف اصلی او به وجود آوردن مدینه فاضله‌ای بود که در آن شهروندانش شرایط لازم برای رسیدن به کمال را تجربه کنند. او با همکاری و همدلی یارانش موفق به اجرای اهداف خود شد و حداقل در حیات خود شاهد به ثمر نشستن آرزوهایش گردید.

از تاریخ وفات این اندیشمند بزرگ اطلاعی در دست نیست اما به ظن قریب به یقین مقبره او در «قطب‌آباد» قرار دارد و شاگردانش پس از او با ادامه راه پیر خود به آبادی و رونق شهر افزودند و یاد و خاطره مرشد خویش را با نامگذاری قطعی شهر به نام «قطب‌آباد» برای همیشه زنده نگه داشتند. امید که این شهر استثنایی که بنیانگذارش آن را «دارالعباده»

لقب داده است، برای همیشه تاریخ از حوادث طبیعی مصون مانده و با تلاش شهروندانش آبادی و رونقی بیش از پیش بیابد و همچنین امید است که به همت محققین ایرانی مجموعه کامل نامه‌ها و مکاتبات این مرد بزرگ به طور شایسته به چاپ برسد تا در دسترس علاقه‌مندان قرار گیرد. مجموعه نامه‌ها و مکاتبات او از جناب آرش ادبی و تاریخی برخوردار است که «علامه محمد قزوینی» درباره آن نوشته است:

«مؤلف بسیار فاضل و با اطلاع از علوم اسلامی و فلسفه و کلام بوده و علاوه بر این‌ها بسیار اهل ذوق و مجتوب و مفتون کتب آریاب حال بوده است و از حیث انشاء نیز این کتاب در نهایت سلاست و منانت و بغایت استادانه و فاضلانانه و بلیغ و وافی به مراد بقول اطناب مجمل یا ایجاز مخمل و به کلی هاری از تکلف و تصنع است و اصلاً گویا مطلقاً مؤلف به جنبه تزیینی عبارات نپرداخته است و فقط وجهه او جنبه معنی و تفهیم مطلب و وفاء به مراد بوده است ولی تو عین جلال عبارت او بسیار متین و جزل و به غایت فاضلانانه است.»^{۳۳}

پی‌نوشت‌ها:

۱. ر. ک: قزوینی، محمد، رسایل قطب بن محیی، مجله بقعه، شماره پنجم، سال سیزدهم، ۱۳۳۹ شمسی، صص ۲۲۵-۲۲۵.
۲. ر. ک: قزوینی، محمد، یادداشت‌هایی قزوینی، به کوشش ایرج افشار، انتشارات علمی، تهران، ص ۱۵۴، ۱۹۹.
۳. ر. ک: قزوینی، محمد، اوصاف المقربین، به کوشش احمد تبریزی، شهرار، مطبعه احمدی، ۱۳۳۷ هجری قمری.
۴. ر. ک: قطب بن محیی، مکاتیب فارسی عبدالله قطب شیرازی، کتابخانه ابن سینا، تهران، ۱۳۳۹.
۵. ر. ک: قطب بن محیی، مکاتیب عبدالله قطب بن محیی، خانقاه احمدی، تهران و دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۵۶.
۶. خنجی، روزبهان، عالم آرای امینی، تصحیح جان بود، انجمن سلطنتی مطالعات آسیایی، ۱۹۹۲ میلادی، ص ۳۶۸.
۷. لاری، مصحح‌الدین، مرآة الادوار و مرآة الاخبار، نسخه خطی، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
۸. ر. ک: مکاتیب دانشگاه تهران، شماره‌های ۱۱۴-۱۱۵-۱۶۴.
۹. همان، شماره‌های ۱۶۹-۱۶۸.
۱۰. همان، شماره ۱۶۷.
۱۱. روزبهان خنجی، پیشین، ص ۳۶۸.
۱۲. لاری، مصحح‌الدین، مرآة الادوار و مرآة الاخبار، نسخه خطی دانشگاه تهران.
۱۳. ر. ک: مکاتیب دانشگاه تهران، شماره ۱۷۵ که در بخشی از آن آمده است: «و گفته‌اند اگر چهل تن بر دل هفت تن مطلع شوند خون ایشان را مباح داند و اگر هفت تن بر دل قطب مطلع شوند خون او را مباح داند.»
۱۴. همان، ص ۴۶۰، مکتوب شماره ۳۳۸.
۱۵. خنجی، پیشین، ص ۳۶۸.

مجموعه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱۶. مکاتیب دانشگاه تهران، پیشین، ص ۵۳۰.
۱۷. قزوینی، رسایل قطبیه پیشین، ص ۱۶۶.
۱۸. خوزانی او را «علاءالملک بن جهان شاه» نامیده و تاریخ وفاتش را ۸۹۴ ه. ق دانسته است (رک: افضل التواریخ، نسخه خطی) قاضی احمدغفاری نیز او را علاءالملک بن جهانشاه نامیده و سلطنتش را بین سال‌های ۸۵۵ قمری تا ۹۳۰ قمری ذکر کرده است. (رک: غفاری، قاضی احمد: تاریخ جهان آراء، کتابفروشی حافظ، تهران، ۱۳۳۲، ص ۱۹۰).
۱۹. رک: غفاری، پیشین، ص ۱۹۰، همچنین افضل التواریخ، نسخه خطی.
۲۰. مکاتیب دانشگاه تهران، پیشین، مکتوب ۴۴۸، ص ۶۱۶ مکاتیب ابن سینا، ص ۷۵.
۲۱. حسینی فسایی، میرزا حسین: فارس نامه ناصری، تصحیح دکتر رستگار فسایی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۷، ص ۳۷۰.
۲۲. خواندمیر: تاریخ حبیب السیر، کتابخانه خیام، ۱۳۶۲، ج ۴، ص ۶۰۴.
۲۳. سخاوی: الضوء اللمع لاهل القرن التاسع، دارالکتب، بیروت، ۱۴۱۲ ه، الجزء السابع، ص ۱۳۳.
۲۴. سخاوی، پیشین، الجزء الثامن، ص ۲۷۸ (... و أخذ النحو عن محیی الدین اللاری، کوش کناری، جزء من قراءه لاری).
۲۵. مکاتیب دانشگاه تهران، پیشین، صص ۱۲۶ و ۲۱۲.
۲۶. آزاد یلگوری، خزانه علمیه، مطبع مینشی، کابلور، ۱۸۷۱ میلادی، ص ۴۰۴.
۲۷. رک: محیی الدین لاری: فتوح الحرمین، تصحیح علی محدثه، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۶۶؛ همچنین فتوح الحرمین، به کوشش رسول جعفریان، انتشارات انصاریان، قم، ۱۳۷۲.
۲۸. Aubin, Jean, la survie de Shāhrukh: La route du Khonj - o - Fal, Iran, No. ۷, pp. ۲۱۰-۲۷۰, ۱۹۶۹.
۲۹. مکاتیب دانشگاه تهران، پیشین، ص ۵۷۸.
۳۰. رک: ووقی، محمدباقر: خلیج گزرگاه باستانی لارستان، انتشارات همسایه، قم، ۱۳۷۴.
۳۱. جهت اطلاع بیشتر از زندگی «شیخ ابوامحیای کاررونی» رک: محمودبن عثمان: فردوس المرشدیه فی اسرار الصمدیه، به کوشش ایرج افشار، انجمن آثار ملی ایران، تهران، ۱۳۵۸.
۳۲. قطب‌الدین نعمت یادشاه هرموز در سال ۷۴۷ قمری دیسوز ساختن گنبدی بر آرامگاه دانیال را صادر نمود و پس از آن نیز «گزرگاه شاه» در سال ۷۸۳ قمری مناره بسیار زیبایی در کنار مسجد و گنبد «دانیال» ساخت که این مناره و کتیبه آن هنوز برجای مانده است.
۳۳. رک: لمعی بدخشی: ثمرات القدس، تصحیح حاج سیدجوادی، پژوهشگاه علوم انسانی، تهران، ۱۳۷۶، ص ۱۰۲۲.
۳۴. ابن بطوطه: سفرنامه ترجمه محمدعلی موجد، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۱، ص ۳۰۴.
۳۵. رک: ووقی، پیشین، صص ۴۸-۶۴.
۳۶. Aubin, op.cit.p.۲۴
۳۷. رک: قاضی عبدالعزیز نیمدهی: طبقات محمودشاهی، نسخه خطی.
۳۸. «کوشکنار» یا «صخرکنار» در هفت فرسنگی «بندر عسلویه» قرار گرفته است. (رک: فارسنامه ناصری، پیشین، ص ۱۵۲۶، احمد اقتداری آبادی این ناحیه را همزمان با رونق بندر سیراف می‌داند. «رک: اقتداری، احمد: آثار شهرهای خلیج فارس، انجمن آثار ملی ایران، تهران، ۱۳۷۵، ص ۴۴۷» در منابع جغرافیایی کمتر از این آبادی یاد شده است. خورموجی صاحب اثر زهه‌الآخبار، بردول (Bardul) که مزرعه‌ای آباد در ناحیه کوشکنار است را در جزء قلمرو «لارستان» ذکر کرده است. «رک: خورموجی: زهه‌الآخبار، نسخه خطی مجلس، برگ ۲۲ الف» سخاوی، رجال شناس معروف قرن نهم، «کوشکنار» را از قرای لار دانسته است. «رک: الضوء اللمع، پیشین، الجزء الثامن، ص ۲۱۸» این ناحیه هم اکنون از توابع بخش گاوبندی شهرستان بندر لنگه محسوب می‌شود.
۳۹. محیی الدین لاری در منظومه فتوح الحرمین مدح ائمه اثنی عشری را پس از
- مدح خلفای راشدین آورده است. «رک: فتوح الحرمین، پیشین، صص ۲-۳۱»
۴۰. جهرم (Jahrom) از شهرهای استان فارس است که در مسیر کاروانی شیراز، لار و بندرعباس قرار داشته است.
۴۱. Aubin, Jean, Reference pour Lar Medievale, J.A.No. ۳۳, ۱۹۵۵, p.۵۰
۴۲. لاری طی همین دوره به دلیل وجود امنیت کامل تجاری به «لارالامان» شهرت یافت. در کتیبه‌ای که در بازار لار هنوز بر جای مانده آمده است: «تاریخش از خرد طلبیدم جواب گفت دارالامان لار شد احیا از این بنا»
۴۳. رک: کلاسیس، ولفرد: کاروانسراهای ایران، انجمن میراث فرهنگی ایران، تهران، ۱۳۶۴، دو جلد.
۴۴. رک: زیدی، شوق‌الدین علی: ظفرنامه امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۶، ص ۵۷۷.
۴۵. سخاوی، پیشین، الجزء الثامن، ص ۲۷.
۴۶. همان جلد، الجزء السادس، ص ۳۰۶ (در شرح زندگی محمدبن احمد خنجی از علمای شافعی قرن نهم و ساکن در خنج از ارتباط او با محمدبن عبدالرحمان ایچی یاد کرده است)
۴۷. مکاتیب دانشگاه تهران، پیشین، ص ۶۲۴.
۴۸. سوره ۲۹، آیه ۵۶ قرآن کریم.
۴۹. سوره ۲۹، آیه ۶۰ قرآن کریم.
۵۰. مکاتیب دانشگاه تهران، پیشین، ص ۵۶، همچنین مکاتیب ابن سینا، پیشین، ص ۱۰۹.
۵۱. مکاتیب دانشگاه تهران، پیشین، ص ۶۲۴.
۵۲. خنجی، پیشین، ص ۲۶۸.
۵۳. مکاتیب دانشگاه تهران، پیشین، ص ۲۷۴.
۵۴. همان، ص ۵۴۳.
۵۵. همان، ص ۵۷۵.
۵۶. همان، ص ۲۷۴.
۵۷. مکاتیب ابن سینا، پیشین، ص ۱۲۴.
۵۸. امیرقطب‌الدین مبارزین محمد، امیرلارستان بین سال‌های ۷۹۷ هجری تا ۸۵۹ هجری بود. خوزانی و غفاری تاریخ وفاتش را ۸۵۹ هجری ذکر کرده‌اند. «رک: تاریخ جهان آراء، پیشین، ص ۱۹۰؛ همچنین رک: خوزانی، افضل التواریخ، نسخه خطی».
۵۹. مکاتیب دانشگاه تهران، پیشین، ص ۱۴۶.
۶۰. مکاتیب ابن سینا، پیشین، ص ۱۱۳.
۶۱. همانجا.
۶۲. مکاتیب دانشگاه تهران، پیشین، ص ۶۳۰.
۶۳. همانجا، ص ۳۷۳.
۶۴. همانجا، ص ۲۲۵.
۶۵. از این دو نفر با عنوان مأمور انتظام اخوان آباد یاد شده است و مکاتیب بسیاری از «قطب» خطاب به ایشان موجود است. رک: مکاتیب دانشگاه تهران، پیشین، مکاتیب شماره ۹۸، ۹۶، ۹۱، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۶۷، ۱۶۹-۲۲۳، ۱۷۷، ۱۹۲ و بسیاری دیگر از این نامه‌ها که خطاب به امیر عمادالدین جعفر و امیررکن‌الدین حسن است.
۶۶. مکاتیب دانشگاه تهران، پیشین، ص ۶۲۳.
۶۷. همانجا، ص ۵۸۱.
۶۸. روملو، حسن بیگ: احسن التواریخ، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی، تهران، ۱۳۳۹، ص ۲۰.
۶۹. فسایی، پیشین، ص ۲۵۹.
۷۰. مکاتیب دانشگاه تهران، پیشین، ص ۶۱۷.
۷۱. همان جا، ص ۶۱۷.
۷۲. در سال ۹۰۹ هجری قمری شاه اسماعیل جهت سر و سامان دادن به وضعیت فارس وارد شیراز شده است. رک: روملو، پیشین.
۷۳. یادداشت‌های قزوینی، پیشین، ص ۱۹۰.